

## جلسه ۱۴-۸۱

چهارشنبه - ۱۴۰۲/۱۱/۰۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

به مناسبت بحث سرقفلی بحث شد راجع به هبه آن و این که آیا در هبه سرقفلی قبض معتبر است یا نه و قبضش به چیست.

ما عرض کردیم که و لو به این نتیجه رسیدیم که همان طور که مشهور گفتند در صحت هبه قبض معتبر است ولی اگر دلیل هبه شامل غیر اعیان بشود ما می توانیم به اطلاقش تمسک کنیم، مثلا یک اطلاقی در دلیل هبه باشد که شامل هبه حق هم بشود، می توانیم به اطلاقش تمسک کنیم و بگوییم دلیل شرطیت قبض در خصوص هبه اعیان است، چون لاتجاوز الهبة ما لم تقبض قبض الهبة ظاهرش یعنی قبض عین موهوبه، موردی که اصلا قابل قبض نیست خارج است از این تعبیر. ولی مشکل ما این است که اطلاقی هم در دلیل نفوذ هبه پیدا نکردیم در غیر هبه اعیان، اوفوا بالعقود که کافی نبود برای اثبات مشروعیت در عقود اولاً، و این که عقد شامل هبه هم بشود ثانیاً. چون عقود را معنا کرد صحیحه ابن سنان به عهود، تعهدات و در هبه تعهدی نیست بلکه تملیک است.

ولی ممکن است ما به دلیل نفوذ صلح تمسک کنیم، به جای هبه سرقفلی بگوییم صلح سرقفلی، صلح بکند سرقفلی را پدر به فرزندش مثلا و او قبول کند صحیحه حفص بن بختری می گوید الصلح جائز بین الناس. کافی جلد ۵ صفحه ۲۵۹. شامل این مورد هم می شود. بله انصراف دارد الصلح جائز بین الناس از جایی که متعلق صلح نامشروع است ولی ارتکاز عقلاء در زمان ائمه اگر بر مشروعیت صلح بر حقوق بود که قطعا این طور بود یا صلح بر منافع، صلح می کند بر منافع، ارتکاز عقلاء بر جواز صلح بود بر منافع، می توانیم ما به این اطلاق الصلح جائز بین الناس تمسک کنیم برای نفوذ صلح سرقفلی اگر سرقفلی را برگردانیم به یک معنای معهود عند العقلاء که اذن در تصرف است یا حق السکنی را واگذار کردن است به طرف مقابل و امثال آن.

پس به نظر ما صلح سرقفلی اشکال ندارد. هبه سرقفلی خالی از اشکال نیست ولی صلح می کند پدر می گوید سرقفلی این مغازه که مال من است واگذار کردم بطور مصالحه به فرزندم تا او هم قبول بکند.

طبق توجیهی که آقای خوئی کرد اصلا نیاز به عموم نفوذ ما نداریم که به الصلح جائز بین الناس تمسک کنیم چون از اول ارتکاز در سرقفلی این بود که من حق السکنی را به تو می دهم و به کسی که تو قرارداد با او ببندی بعوض یا بغیر عوض، یا کسی که بعد از تو وارث تو باشد، طبق این توجیه آقای خوئی این پسری که واگذار می شود به او سرقفلی در حقیقت طرف آن حق السکنایی است که مالک انشا کرد، کما این که وارث این مستأجر اگر بخواهند وارث حق سرقفلی بشوند نیاز به دلیل ارث نیست، از ابتدا آن مالک انشا کرده است حق اسکان را حق سکنی را برای این مستأجر و برای ورثه او بعد از

خودش، و لذا احکام ارث بار نمی‌شود بر آن طبق توجیه آقای خوئی، خود این‌ها اصلا طرف قرارداد هستند با آن مالک.

شبهه حق بازماندگان. شما وقتی استخدام بشوید جایی شرط بیمه می‌شود و شرط بیمه این است که بعد از بازنشستگی تا زنده هستید به شما حقوق بازنشستگی داده بشود و بعد از شما به همسران و فرزندان خردسال‌تان، حق بازماندگان داده شود، این ارث نیست، شرطی است که شما می‌کنید با این شرکت بیمه یا این اداره که بعد از شما به ورثه شما کلا یا بعضا حق بازماندگی بدهند، این حکم ارث ندارد و لذا اگر مالک بشوند که آقای خوئی و آقای سیستانی می‌گویند تا قبض نکنند از بانک پول را در نیاورند تبدیل به پول نقد نکنند مالک نمی‌شوند، اگر مالک بشوند باید خمس بدهند بعد از گذشت یک سال اگر صرف در مؤنه نشود، چون این ارث نیست. این‌جا هم همین‌طور است. پس طبق تقریب آقای خوئی مشکل هبه سرقفلی حل است چون اصلا نیاز به دلیل خاص ندارد.

[سؤال: ... جواب:] حالا چون یک قرارداد جدید هست.. ما هم که عرض کردیم اگر در زمان ائمه این ارتکاز عقلاء بوده حالا یا با عدم ردع کشف امضا می‌کنیم یا این که لااقل می‌توانیم به عموم الصلح جائز بین الناس تمسک کنیم و دیگر این شامل مواردی که به ارتکاز عقلاء در زمان صدور این حدیث مشروع بود و ائمه از آن ردع نکردند می‌شود. ... حالا اگر احتمال فرق ندهیم بین مشابه‌های آن با زمان شارع اشکال ندارد ولی اگر احتمال فرق بدهیم دیگر نمی‌توانیم الغای خصوصیت بکنیم از آن هبه‌هایی که زمان شارع بوده به هبه سرقفلی.

[سؤال: ... جواب:] فروش حق سرقفلی به دیگری داخل می‌شود در بین الحق، حالا اگر حق ممضات شرعی است، حق است مثل همان کسانی که می‌گویند حق الایجار هست سرقفلی خب این حق را به دیگران بفروشد، بین الحق محل نزاع است که مشمول ادله بیع است یا نیست، برخی معتقدند که بیع الحق مشمول ادله بیع نیست ولی بعید نیست همن‌طور که امام فرمودند بیع الحق هم بر او بیع صادق باشد، فروش حق، حق التحجیر را می‌فروشد اشکالی ندارد. منتها باز همین بحث عمومات می‌آید که ما در مورد بیع چه عموماتی داریم که بخواهیم تمسک به آن عمومات کنیم برای نفوذ بیع حق سرقفلی.

### خمس سرقفلی

فرع دوم راجع به خمس سرقفلی است. ببینید ما ابتدا یک پولی می‌دهیم تا حق سرقفلی به ما واگذار می‌شود خب شکی نیست که این پول متعلق خمس است اگر ربح باشد و اگر آن حق سرقفلی هم خمس نداشته باشد این ثمنش خمس دارد. این مورد بحث نیست. ما می‌خواهیم ببینیم خود سرقفلی خمس دارد یا ندارد، ممکن است پدری هبه کند سرقفلی را به فرزندش، پولی نداده این فرزند، سال رسید سرقفلی مغازه‌ای که ده‌ها میلیارد می‌ازد واگذار شده به این فرزند، می‌خواهیم ببینیم که آیا این فرزند باید خمس بدهد آخر سال این حق سرقفلی را یا لازم نیست خمس بدهد یا خود همان پدر ممکن است

کسی بگوید ارتفاع قیمت این سرقفلی خمس دارد چه بسا خمس اصل پول را نداده وسط سال رفت حق سرقفلی را خرید حالا الان شده ده برابر، خمس این سرقفلی را با این قیمت روز باید پرداخت کند یا نه، این بحث بحث مهمی است.

ما قبل از این که این بحث را دنبال کنیم ابتدا عرض می‌کنم در مورد خمس دو مبنای مهم هست: یکی این که موضوع خمس مطلق فایده است، یکی این که موضوع خمس ارباح مکاست است. نسبت دادند به مشهور که موضوع خمس ارباح مکاسب است. امام هم نظرشان همین بود و لذا می‌گفتند هدیه خمس ندارد، حقوقی که مثلا فرض کنید بنیاد شهید می‌دهد این‌ها چون تکسب نیست خمس ندارد، شهریه‌هایی که طلبه‌ها می‌گیرند و لو مالک می‌شوند خمس ندارد و هکذا. و نسبت داده‌اند به مشهور که قائل بودند به اختصاص خمس به ارباح مکاسب. و لکن ظاهر این است که این نظر مشهور قدما که اختصاص داشته باشد خمس به ارباح مکاسب ثابت نیست، بله برخی از قدما نظرشان همین بود اما این که بگوییم مشهور قدما این نظر را داشتند این مشکل هست اثباتش.

مرحوم ابن ادریس استظهارش همین است. در سرائر جلد ۱ صفحه ۴۹۰ می‌گوید قال بعض اصحابنا ان الميراث و الهدية و الهبة فيه الخمس ذکر ذلک ابوالصلاح الحلبي فی کتاب الکافی و لم يذكر احد من اصحابنا الا المشار اليه و لو كان صحيحا لنقل مثله متواترا و الاصل براءة الذمة.

ولی بحث در این است که فقهای قدیم متعرض نشدند خمس فایده را نه این که انکار می‌کردند خمس در مطلق فواید را و می‌گفتند خمس اختصاص دارد به ارباح مکاسب. شاهدش این است که شیخ در نهاییه می‌گوید و يجب الخمس ايضا فی جميع ما يغنم الانسان مثال که می‌زند می‌گوید من ارباح التجارات و الزراعات ولی بعدش می‌گوید و غیر ذلک، خب ما يغنم الانسان یعنی ما يستفیده الانسان. یا ابن زهره در غنیه می‌گوید و يجب الخمس ايضا فی الفاضل عن مؤونة الحول علی الاقتصاد، مؤونه مقتصده سال استثناء می‌شود، و يجب الخمس فی الفاضل عن مؤونة الحول من کل مستفاد بتجارة او زراعة او صناعة او غیر ذلک من وجوه الاستفادة ای وجه کان. ابن جنید می‌گوید فاما ما استفيد من ميراث او کدّيد او ربح تجارة او نحو ذلک فالاحوط اخراجه، ميراث را مثال زده ميراث که ارباح مکاسب نیست.

بر فرض شهرت قدما نبوده در خمس مطلق فواید، خمس در خصوص ارباح مکاسب مطرح بوده، اطلاق ادله مختلفه این است که الخمس فيما افاد الناس. نگوید لو کان لبان. آن زمان اینقدر که مردم پس‌انداز نداشتند که.

[سؤال: ... جواب:] هدیه مگر چقدر می‌دادند که بماند برای آخر سال؟ وقتی صحیحه ابن مهزیار جزء فواید که می‌شمارد می‌گوید الجائزة من الانسان للانسان التي لها خطر، جایزه خطیره خمس دارد، صحیحه ابن مهزیار می‌گوید. آخر صحیحه ابن مهزیار می‌گوید فاما الغنائم و الفوائد تا این جا می‌رسد می‌گوید الجائزة للانسان من الانسان التي لها خطر. ... آیه را معنا می‌کند قال الله تعالی و اعلموا انما

غنمتم من شىء فان لله خمسہ، فالغنائم و الفوائد یرحمک الله فهى الفائدة یفیدها المرء و الجائزة من الانسان للانسان التى لها خطر. غیر از صحیحہ ابن مہزیار موثقہ سماعہ ہم بود، موثقہ سماعہ می گوید سألت ابالحسن علیه السلام عن الخمس فقال فى کل ما افاد الناس من قليل او كثير، وسائل جلد ۹ صفحه ۵۰۳.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقاً مرحوم آقای تبریزی قائل بود آقای زنجانی ظاهراً قائلند که هدیه خطیره فقط خمس دارد، آقای خوئی می خواستند بفرمایند که مثلاً کانه این به این خاطر است که هدیه‌های غیر خطیره نوعاً نمی ماند تا دوازده ماه، مصرف می شود. ... آقای خوئی که قائل به سال خمسى نبود، می گفت هر ربی سال جدایی دارد. الان هم آقای زنجانی قائل نیست می گویند لکل ربح سنة، ایشان می گویند حکم انحلالی است، می گویند الخمس بعد المؤمنة است انحلالی است خمس این مال بعد از مؤونه است یعنی بعد از مؤونه سنته، الخمس هذا الربح بعد مؤونه سنته خمس ذاک الربح بعد مؤونه سنته خمس ذاک الربح بعد مؤونه سنته، این جور معنا می کنند می شود انحلالی. خمس هر ربی بعد از مخارج سال مربوط به آن ربح است سال این ربح که دیروز بدست آوردید از دیروز شروع شد، سال آن ربی که فردا بدست می آید از فردا شروع می شود هر کدام مؤونه سال خودش از آن استثناء می شود می شود لکل ربح سنة. اتفاقاً آقای خوئی آقای زنجانی ادعا می کنند عرفی است حرف ما، آقای سیستانی و آقای وحید هم قبول دارند این را منتها می گویند در مورد تجار و زراع و این‌ها سیره بوده بر این که مجموع ارباح‌شان را یک سال قرار می دادند و یک جا حساب می کردند که ربح امسال ما اینقدر شد، حالا او بحث دیگری است و الا آقای سیستانی و آقای وحید هم در غیر تجار و زراع و عمال و این‌ها که ذومحنه هستند برای افراد دیگر معتقدند که اطلاق دلیل می گوید لکل ربح سنة. الخمس فیما افاد الناس افاد یعنی استفاد، اقرب الموارد این جور معنا می کند، افاد یعنی استفاد، فایده هم یعنی مالی که انسان بدست می آورد.

صحیحہ ابن مہزیار: یجب الخمس فی امتعتهم و صنایعهم، این هم وسائل جلد ۹ صفحه ۵۰۰، امتعتهم گفته می شود اطلاق دارد مطلق فواید را می گیرد اختصاص به ارباح مکاسب ندارد. حالا بعضی از روایات خصوص هدیه را مطرح کردند ولی سندش ضعیف است مثل مکاتبه احمد بن هلال دارد یهدى اليه مولاہ هدیة تبلغ الفی درهم فکتب الخمس فی ذلک، در خصوص هدیه هم این روایت است. این هم همان وسائل جلد ۹ در همان باب که حدود صفحه ۵۰۰ است حدیث ۱۰.

[سؤال: ... جواب:] حالا دیگر احمد بن هلال ضعیف است. آقای خوئی می خواهد تصحیحش کند می گوید ثقہ بوده، ما ضعیف می دانیم.

یا روایت حسین بن عبدربه می گوید امام رضا علیه السلام صله‌ای به پدرم فرستاد پدرم نامه نوشت هل علیّ فیما سرّحت الیّ خمس؟ فکتب علیه السلام لا خمس فیما سرّح به صاحب الخمس، یعنی اگر

صاحب خمس هدیه بدهد به شما او دیگر خمس ندارد یعنی اگر کسی دیگری بدهد خمس دارد. ظاهرش این است.

[سؤال: ... جواب:] این هم می گوید هدیه خمس دارد منتها امام اگر هدیه بدهد که صاحب خمس است، نه مرجع تقلید، مرجع تقلید که صاحب خمس نیست، امام معصوم که صاحب خمس است اگر هدیه بدهد لازم نیست خمس بدهی اما اگر غیر امام معصوم هدیه بدهد خمس دارد. ... بالاخره مثل امام بالجملة منکرند می گویند اصلا هدیه خمس ندارد. ... بله هدیه فی الجملة استفاده می شود خمس دارد و لو هدیه خطیره.

روایت حکیم موذن است که امام صادق علیه السلام و اعلموا انما غنمتم را که بیان کرد فرمود و الله هی الافادة یوما بیوم، افاده اعم است، افاده یعنی استفاده کرده.

[سؤال: ... جواب:] افاده یعنی فایده بردن. بعضی ها گفتند استفاده تحصیل فایده است، تکسب فایده است، محقق عراقی این جور می گوید. استفاده تکسب نیست، استفاد یعنی حصل علی فائده در او تکسب نیامده. استفاد شیئا اصلا رفت در خانه یک آقایی هدیه گرفت استفاد دیگر، افادای استفاد. طلب کرد فایده را، رفت در خانه آقا گفت به من به مناسبت ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام یک هدیه ای بدهید، آن آقا هم هدیه ای داد، استفاد دیگر.

حالا راجع به فایده هم دو نظر هست: یک نظر این است که هر چی عرف بگوید فایده و لو ملک نباشد، آقای وحید آقای زنجانی نظرشان این است، الخمس فیما افاد الناس، عرفا بگویند سود کرده، بر فرض یارانه تا در حساب است ملک نباشد، اصلا شما قبول نکردید یا البته یارانه را تا نروی درخواست کنید که آن ها نمی ریزند، ولی این آقا می گوید من صوری درخواست کردم جدی درخواست نکردم تا خمس به او تعلق نگیرد، خدا رحمت کند مرحوم استاد ما آقای تبریزی را گفتند یک هدیه ای برای شان آورده بودند سال گذشته بود گفتند خمس به او تعلق گرفته فرمود من که قبول نکردم هنوز، به این می گویند فقیه!! مشهور می گویند باید ملک بشود، فایده ای که ملک شده خمس دارد، عرفا این است، ولی آقای وحید و آقای زنجانی می گویند بالاخره زیر دست تو هست، اختیارش با تو هست، در حساب تو آمده، پدرت فرستاده به حساب تو و لو قبول نکردی یا آقای سیستانی می گوید قبول هم بکنی قبض نکردی، ولی آقای وحید و آقای زنجانی می گویند عرف به این می گوید فایده. که مثلا این کسانی که زمین موات می خرنند، بیست سال پیش یک زمین خریده در این جاهایی که الان آباد شده فرض کنید چهار ملیون الان شده بیست میلیارد، تازه آن چهار ملیون هم وام گرفت قرض گرفت و لو با کلک، پول هم داشت رفت قرض گرفت پرداخت کرد به آن صاحب زمین بعد از ارباح سال قرضش را داد، یک ریال هم خمس نداده تا حالا بابت آن زمین، می گویند چرا؟ می گوید من مقلد آقای سیستانی هستم، آن چهار ملیون که اتلاف کردم، چهار ملیون چی گیرم آمد، من مالک زمین نیستم، زمین موات است هیچ سابقه کشاورزی ندارد مثل این زمین های پردیسان و شهرک قدس، اصلا سابقه کشاورزی ندارد آن چهار

مليون را وام گرفتم دادم به يك شخصى در يك معامله صوريه، چون آن زمين كه ملك او نبود كه به من داد، سند به نام من زد، نه او مالك بود نه من مالك شدم. اداء الدين من المؤونة هر چي دينم را اداء كردم او مؤونه است، پس آن چهار مليون كه وام بود خمس نداشت، چهار مليون ديگر كه سود کرده بودم رفتم بابت اداء دين كردم صرف در مؤونه شد چون اداء الدين من المؤونة مي گويند بسيار خوب بيست ميليارد اين زمين مي ارزد، همه به تو مي گويند ميليارد، مي گويند همه اشتباه مي كنند، من اصلا مالك چيزي نيستم، سند به نام من است، حق هم دارد، اگر خمس هم ندهد موافق با نظر آقاي سيستاني عمل کرده.

آقاي خوئي حالا چه جور بود اين جا مي گفت بايد خمس بدهد ولي قائل نبود كه در تعلق خمس ملكيت معتبر نيست چون در فروع مشابهش مثل همان پولی كه در حساب كارمند دولت مي ريزند ايشان مي گفت مالك نمي شود آن وقت هنوز قرارداد كارمندی را امضا نكرده بودند مي گفت مي روي كار مي كني كارمند دولت كويت، در ماهش در حسابش مليونها دينار هست، چون احتياج ندارد به آن حقوق، نگه داشته در حسابش از راهاي ديگر زندگي اش تامين مي شود از راه ديگر پول در مي آورد، يك ريال خمس آن مليونها دينار كويتي كه در حسابش است را نمي دهد، مكه هم نمي رود، مي گوید من مستطيع نيستم، حالا خمس كه گفت آقاي خوئي هم مي گفت عيب ندارد نده، تا اين كه آقاي سيستاني به داد طلبهها رسيد گفت من قراردادهای كارمندی را تفيذ مي كنم، تا گفت تفيذ مي كنم يعني اين كارمند به عقد صحيح اجاره مستحق اجرت شده ملك اجرت شده، وقتي ملك اجرت شد بايد خمسش را بدهد. اين كاري بود كه به نفع طلبهها انجام شد. ولي زمان آقاي خوئي مي گفتند قراردادهای كارمندی را كه ما تفيذ نكرديم اينها قراردادی است كه با دولتي كه ولايت شرعيه ندارد قرارداد بستند نفوذی ندارد كار مي كنند حقوق هم كه مي ريزند به حسابشان از باب مجهول المالك است، تا قبض نكنند كه مالك نمي شوند، حالا قبض هم چه جور بكنند مالك بشوند با اين كه مصرف مجهول المالك به نظر آقاي خوئي تصدق بر فقرا بود آن بحثش بماند حالا فرض اين است كه در حسابش هست و نگرفته آقاي خوئي مي گفت خمس ندارد از اين معلوم مي شود كه آقاي خوئي نظرش اين بود كه خمس بر فايدهاي است كه ملك هم بشود. حالا چه جور است كه در آن زمين مي گفتند خمس بدهد شايد آن جا يك حق شرعي قائل بود. نمي دانم جهتش بود. يا تهافت بين دو نظر شايد باشد. اما آقاي سيستاني كه روشن است اصلا مي گويند آن زمين هم خمس ندارد، خمس چي را مي خواهی بدهی؟ اصلا خمس بدهی فايده ندارد مثل اين كه نماز قبل از وقت خواندی خمس اصلا به شما تعلق نگرفته.

آيا فرمايش آقاي وحيد و آقاي زنجاني درست است كه مي گويند عرف به تو مي گوید ميليارد چه جور افراد الناس صدق نمي كند چه جور فايده صدق نمي كند؟ در حسابت مليونها دينار كويتي هست ميلياردها ريال ايراني هست شما مي گویی كه من مالك نيستم، هدايای مختلفی آمده به حساب من، من

هم که نه قبول کردم یا قبض هم که نکردم، پس من مالک نیستم خمس چی را بدهم عرف می گوید فایده هست فایده خمس دارد.

انصافا ظهوری ندارد این ادله الخمس فیما افاد الناس در اکثر از ملکیت. یعنی عرف در ذهنش منصرف است از افاد الناس به ملکیت عین یا ملکیت حق. و الا یک آقای همین جوری پول در اختیار شما امانت گذاشته، ولی گفته هر چی خواستی مصرف کنی از جهت من بلا مانع است، ما هم یک سفر چند ساله برویم این پولها را به کی بدهیم بهتر از شما، شما هم گفتی من یک وقت وسوسه می شوم این پولها را خرج می کنم او هم بنده خدا گفت عیب ندارد، شما خرج کنی بهتر از این است که بدم مختلسها بخورند، تو خرج کن، نعم المختلس انت، بعد شما باید خمس بدهی؟ آخه عرفا انصراف دارد ما افاد الناس از این فرض که نه حق شرعی داری نه ملک شرعی داری.

[سؤال: ... جواب:] اگر بنا باشد فایده ای که ملک نیست خمس داشته باشد یک مثالش همین است که این افرادی که پولهایی دستشان هست ملکشان نیست ولی مجاز در تصرف هستند، کدام عرف می گوید و اعلما انما غنمتم من شیء فان الله خمسہ؟ انصراف دارد از این شخص، غنم یا باید حق باشد یا باید ملک شرعی بشود. ما حالا بحث مبانی خمس را می گوئیم، توضیحش در محلش.

این کبرای بحث. حالا می رسیم به سرقفلی، ببینیم سرقفلی چه جور می خواهد متعلق خمس بشود؟ اشکال مهمی که در سرقفلی هست این است که گفته می شود خمس ظاهر است در تعلق به اعیان، ما غنمتم انصراف دارد به آنی که در خارج به چنگ می آورید، و الا آقا! شما در کارت ملی تان ثبت است تا صد ملیون خرید بکنید به شما تخفیف می دهند، دولت ابلاغ کرده مثلا تا صد ملیون خرید بکنند نیمه قیمت با آنها حساب می کنیم، حالت کالابریگ الکترونیکی شما هم نرفتید همین جوری ماند سال رسیده بگوئیم خمس اینها را بده، چرا؟ برای این که شما می توانی اینها را واگذار به دیگران هم بکنی و لو به این نحو که بروی کارت بکشی جنسش را کس دیگر بخرد و ببرد، او هم به سودش است دیگر، او به جای این که صد ملیون بدهد آزاد خرید کند پنجاه ملیون از آنجا خرید می کند به شما چهل ملیون سی ملیون می دهد، هم به نفع او هم به نفع شما، آیا همین که این امتیاز را داری باید خمس بدهی؟ همین که یک فروشگاه می گوید هر موقع آقا و یا کسی که آقا امضا کند بیاید اینجا ما به او تخفیف می دهیم، بعد در خانه شما جمع می شوند پاکت پول هم دستشان است، آقا! بی زحمت این را بگیر یک امضا برای ما بکن چون مثلا فرض کنید به شما یک ملیون می دهد اما این امضای شما که رفت آنجا با او می شود پنج ملیون سود کرد، پنج ملیون جنس تخفیف شده خرید، ولی شما قبول نمی کنی، می گویی نه، من پول قبول نمی کنم، شأن من نیست فردا در روزنامهها می نویسند که حجت الاسلام فلان دلال بازی راه انداخته. باید شما خمس بدهی؟ چون بالاخره می توانی با این امضایت کلی پول بدست بیاوری. اینها عرفا می گویند فایده؟ و لذا به نظر می رسد که این اشکال را باید جواب بدهیم: گفته می شود خمس فقط در اعیان و فوقش در حقوق شرعی است، حق شرعی مثل حق التحجیر که مالیت دارد، اگر

..... سرقفلی ۸

سرقفلی حق شرعی باشد باز یک حرفی است ولی اگر حق شرعی نباشد، وکالت است برای وکالت پول  
چی بدهم، من وکیلیم از مالک در ایجار یا حتی اگر خمس مختص به اعیان باشد که بعضی ها هم  
احتمال دادند اصلا سرقفلی که اعیان نیست که من مالک بشوم.

و لذا به قول آقا یک برندی دارد که چندین میلیارد می ارزد خمس چی را بدهد؟ مالک چیست که  
خمس بدهد؟ وزارت بازرگانی یک برندی هدیه به او داده که این برند را به شما می دهیم هدیه، یا یک  
پول مختصری از او گرفتند برند را دادند خمس چی را بدهد. این مشکلی است که باید بحث کنیم  
انشاءالله در هفته های آینده.

و الحمد لله رب العالمین.